

بازخوانی « ذکر خروج تارابی » براساس رویکرد شالوده شکنی

دکتر جواد دهقانیان

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هرمزگان

دکتر نجمه درّی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هرمزگان

چکیده

یکی از بخشهای جالب توجه در تاریخ جهانگشا « ذکر خروج تارابی » است. تحلیل چگونگی پردازش روایت این بخش بخوبی روح حاکم بر این اثر را نشان می‌دهد. جوینی خود در مقدمه، هدف تاریخ خود را « تخلید مآثر مغول » دانسته است؛ این اعتراف بدان معناست که مخاطب با روایتی یکسویه روبه‌رو است؛ با این همه، نویسنده با به کار گرفتن ترفندهایی در درون متن می‌کوشد خود را در روایت تاریخ بیطرف نشان دهد و انتظار مخاطب را از «تاریخ» برآورده سازد. البته این هدف به دو دلیل امکانپذیر نمی‌شود: نخستین عامل به ذات روایت برمی‌گردد؛ چراکه روایت نمی‌تواند خنثی باشد. عامل دیگر هدف جوینی است که روایت تاریخ را نهایتاً به اثری مدحی فرو کاسته است. « ذکر خروج تارابی » از جمله بخشهایی است که در رویکردی شالوده شکن، ساختارش شکسته می‌شود و نه تنها غرض نویسنده را از روایت ناکام می‌گذارد که حتی آن را به قیام علیه خود تحریک می‌کند. این مقاله می‌کوشد با بازخوانی خلاقانه این واقعه به خوانش جدیدی از متن و تصویری تازه از تارابی دست یابد؛ خوانشی که حتی می‌توان آن را به کل متن تسری داد.

کلیدواژه‌ها: تاریخ جهانگشا جوینی، تارابی شالوده‌شکنی، روایت در تاریخ جوینی، ادبیات کلاسیک فارسی.

۱. مقدمه

حمله مغول به ایران تأثیرات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی فراوانی بر جای گذاشت. بخشی از نتایج این واقعه را با هیچ مقیاسی نمی‌توان سنجید. تأثیر این حمله بویژه در بعد روحی- روانی از حافظه جمعی مردم ایران قابل حذف نیست. شکست در برابر مغول و پیامدهای آن بر فرهنگ، اخلاق، نگرش و ساخت ذهنی جامعه ایرانی تأثیر بسیاری گذاشته است. تاریخ جهانگشا از مهمترین اسناد این دوره است و بسیاری از مورخان و پژوهشگران فرهنگ و تمدن ایران به دوره مغول از این دریچه نگریسته‌اند. این کتاب علاوه بر ارزش تاریخی به دلایل گوناگون مورد توجه منتقدان ادبی بوده است. به نظر نگارندگان، این اثر از جنبه فرهنگی؛ یعنی چگونگی تولید بازتولید نگرش جامعه (یا حداقل طبقات برگزیده جامعه) به مسائل و موضوعات فرهنگی و اجتماعی، اهمیتی دو چندان دارد. در اینجا با بازخوانی « ذکر خروج تارابی» به شخصیت تارابی نگاهی تازه می‌شود؛ در واقع در برابر روایت نویسنده مقاومت می‌شود و براساس شواهد درون متنی و رویکرد ساخت‌شکنی پذیرفته نمی‌شود و شیوه‌ای جدید برای خوانش این متن عرضه می‌گردد. بر این اساس پذیرش روایت تاریخ جوینی آسیبهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حمله مغول را نه تنها التیام نداده بلکه تشدید، و حتی راه را برای تسلط بیشتر مغولان فراهم کرده است.

محتوا و هدف نگارش تاریخ جهانگشا معمولاً با دو رویکرد متفاوت نگریسته شده است: رویکرد نخست برآمده از تفکر مؤلف است. جوینی هدف از نگارش اثر خود را نشان دادن برتریهای قوم مغول در عرصه‌های نظامی، سیاسی و فرهنگی بیان کرده است. از نظر وی آثار عدل انوشیروانی و عقل فریدونی و قدرت نظامی دولتهای پیشین در برابر قدرت مغول هیچ و معدوم است و باید آثار شوکت و قدرت این قوم برای آیندگان ثبت گردد. « برای تخلید مآثر گزیده و تأیید مفاخر پسندیده پادشاهان وقت، جوان جوان بخت، پیر عزیمت خجسته فال پاکیزه خصال، تاریخی می‌باید پرداخت و تقیید اخبار و آثار او را مجموعه ساخت که ناسخ آیات قیاصره و ماحی روایات اکاسره شود» (جوینی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳). اعتقاد، التزام و قبول ایدئولوژی مغول نه تنها از لابه‌لای سطور تاریخ جهانگشا بلکه به طور عملی در زندگی نویسنده نیز قابل مشاهده است. جوینی سالها بالاترین درجات را در دولت مغول بر عهده داشت و بیست و چهار سال حکومت بغداد به وی واگذار گردید. منتقدان جوینی بر این باورند که وی همکار و

شریک جرائم مغولان است و در واقع او و گروهی که زمینه را برای تسلط و حکومت بیگانه فراهم کرده‌اند، اشتباهات تاریخی غیر قابل بخششی مرتکب شده‌اند. این گروه تسلط و برتری نظامی مغول را به عنوان واقعی تاریخی می‌پذیرند اما معتقدند اگر افرادی چون جوینی با این قوم متجاوز همکاری نمی‌کردند چه بسا امکان حکومت طولانی بر سرزمینهای اسلامی فراهم نمی‌شد.

رویکرد دوم به تاریخ جهانگشا به گروه دیگری از دوستداران فرهنگ، تاریخ و تمدن ایرانی متعلق است که کوشیده‌اند به تطهیر جانب عظاملک جوینی پردازند و با توجه به نقدهایی که در متن جهانگشا وجود دارد، جهانگشا را نه مدح و حمایت مغول که نوعی نقض غرض اصلی معرفی کنند. از این دیدگاه این متن ابزاری برای بیان ثبت جنایات مغول است و در جای جای آن به تصریح یا تلویح، جنایات این قوم متجاوز افشا شده است. مرحوم ملک‌الشعراى بهار در سبک‌شناسی نثر خود تا حدودی از این نظریه دفاع می‌کند و خدمات جوینی و خاندان وی را از همدستی با مغولان برتر می‌داند:

عظاملک و برادرش اگر چه خدمت‌های پسندیده به خوانین مغول نموده‌اند و به طبع در این همکاری با آن طایفه مظلومه‌های بزرگ نیز به گردن گرفته و موجب رنج و تیره روزی بسی مسلمانان و ایرانیان شده‌اند اما این همها سعه فضل و کرم و وفور علم و ادب و حسن شیمی که داشتند برابری ننمود و نام آن دو مرد تا امروز بر سر زبانها آمیخته با محبت و آفرین برده می‌شود (بهار، ۲۵۳۵، ج ۳: ۵۲).

خاتمی و عرب‌اف در مقاله «مغول ستیزی عطا ملک جوینی در تاریخ جهانگشا» از این فراتر رفته‌اند و همان‌گونه که از عنوان مقاله برمی‌آید این فرضیه را دنبال کرده‌اند که عظاملک جوینی عملاً به نوعی مبارزه و ستیز با مغولان پرداخته است با این حال آنها به ناگزیر پذیرفته‌اند جوینی در مواردی نظیر تأکید بر قضا و قدر، «جامعه را به سکوت و تسلیم در برابر مغول فراخوانده است» (خاتمی و عرب‌اف، ۱۳۸۹: ۳۰).

نویسنده مقاله مغول ستیزی عظاملک و دیگر طرفداران جوینی درباره وجود انتقادات تند و گزنده نسبت به مغولان در جهانگشا حق دارند اما باید در مورد ماهیت انتقاداتی که عظاملک جوینی مطرح می‌کند، دقت بیشتری کرد. در نگاه اول مخاطب شگفت‌زده می‌شود که چگونه ممکن است وزیر مغولان جرأت و جسارت یابد و چنین انتقاداتی را نسبت به اربابان خود مطرح کند. با تأمل در موارد انتقادی، مشخص

می‌شود که اولاً وی کمتر مستقیماً به انتقاد از مغولان پرداخته و انتقاد او بیشتر به دگرگونی‌های اجتماعی و درهم ریختن ساخت طبقات اجتماعی پس از حمله مغول است.^۲ نباید فراموش کرد که خاندان جوینی از طبقات بالای اجتماع و در عصر سلجوقی و خوارزمشاهی از مراتب مهم تشکیلات اداری برخوردار بوده‌اند. در این انتقادات نویسنده از این شکوه می‌کند که در اثر حمله مغول، طبقات پایین جامعه به موقعیتهای تازه دست یافته‌اند. ثانیاً باید پذیرفت که ایدئولوژی اسلامی نسبت به ایدئولوژی نظامی مغول بر ذهن و زبان نویسنده تسلط بیشتری دارد و تنها در این مورد است که وضعیت تقابل دوگانه مغول/اسلام به نفع اسلام سنگینی می‌کند؛ یعنی هنگامی که این دو نیرو در رویارویی با هم قرار می‌گیرد به نظر می‌رسد جوینی به گونه‌ای جانب اسلام را رعایت می‌کند. البته همین مسئله نیز قابل تأمل است؛ چرا که جوینی زمانی به چنین اظهار نظرهایی می‌پردازد که در رقابتهای سیاسی مغولان، او در جناح پیروز قرار گرفته است و جناح مغلوب را به مسلمان آزاری متهم می‌کند تا بدین وسیله مسلمانان را به طرفداری از گروه خود فرا بخواند.^۳

شخصیت تارابی و قیام وی از جمله مباحثی است که برخی منابع تاریخی به آن اشاره کرده‌اند. وجه مشترک و برجسته این نوشته‌ها اشتراک در منبع واحد یعنی جهانگشای جوینی است. تقریباً تمامی این منابع به خوانش جوینی از این واقعه اعتماد کرده‌اند. از میان متون تاریخی، می‌خواند در «روضه الصفا» واژه به واژه مطالب جوینی را در باب تارابی نقل کرده است. نوه وی، خواند میر در «حیب السیر» به تلخیص نوشته جوینی بسنده کرده و حمدالله مستوفی در «تاریخ گزیده» تنها به نامی از این ماجرا اکتفا نموده است (آژند، ۱۳۶۵: ۱۷). از میان پژوهشگران جدید اولین کسی که به موضوع تارابی و قیام وی توجه نشان داد، بارتولد در جلد دوم «ترکستان نامه» است. وی سعی کرد نگاه جوینی را تا حدودی تعدیل کند (بارتولد، ۱۳۵۲: ۸۹-۹۸)؛ همچنین دیفرمی در مجله آسیاتک به این موضوع پرداخت و ماجرای تارابی را به زبان فرانسه ترجمه کرد (آژند، ۱۳۶۵: ۱۷). در مقاله‌ای با عنوان «شورش محمود تارابی»، بایمف سعی کرد برای قیام تارابی انگیزه‌های اسلامی و ناسیونالیستی بیابد و از این لحاظ نظر او با دیگر نوشته‌ها تا حدودی متفاوت است؛ با این حال روایت جهانگشا برای او منبعی موثق بوده و به آن باور داشته است (بایمف، ۱۳۸۰: ۶۶-۷۱). آژند با بررسی درخور توجه قیام تارابی، به تشریح و بازنویسی روایت جوینی پرداخته است (آژند، ۱۳۶۵: ۱۷-۲۰).

همان‌طور که گفته شد این پژوهشگران در بهترین حالت به بازسازی و بازنویسی نوشته‌های جهانگشا پرداخته‌اند و با اینکه آنها اعتقاد دارند جهانگشا این ماجرا را مغرضانه نقل کرده است، به دلیل اعتماد و باور به متن، نتیجه تازه و در خور توجهی به دست نیاورده‌اند. علت عمده این عدم توفیق یکی در اطمینان به گزاره‌های تاریخی جهانگشا است و دیگری و مهمتر از آن، تلاش برای بازسازی روایت مؤلف است در حالی که به نظر می‌رسد برای رسیدن به واقعیت (یا حداقل بخشی از واقعیت) لازم است روایت مؤلف شکسته و واسازی شود.

۲. بیان مسئله

در این مقاله با بازخوانی روایت «ذکر خروج تاریخی» نشان داده می‌شود رویکرد نخست؛ یعنی هدفی که نویسنده در نگارش متن داشته (تخلید مغول) واقعی‌تر است و به این دلیل که در طول تاریخ هیچ مخالفتی در برابر روایت وی ابراز نشده، [متأسفانه] بر مخاطب تأثیرگذارتر بوده است. اینکه نویسنده جهانگشا در مواردی به انتقاد از مغولان و اوضاع زمانه پرداخته، اگر چه خوشایند و مطلوب هموطنان اوست به چند دلیل نمی‌توان رفتار و روایت جانبدارانه وی را نفی کرد. مهمترین دلیل این مدعا، گفتمان غالب و حاکم بر کتاب است که به توجیه حمله مغول و باورمندی به مشروعیت نظام حکومتی آنها منجر می‌شود. جوینی حتی برای اثبات نظریه خود (مشروعیت حاکمیت مغول) به آیات و احادیث متوسل می‌گردد؛ دلیل دیگر، که شاید به باور بسیاری و از جمله خود نویسنده همکاری وی و دیگر نخبگان را با مغولان توجیه می‌کند، این است که این همکاری باعث شده تأثیرات حمله مغول کاسته شود و خسارات مادی و معنوی آن کاهش یابد. در مقابل این دیدگاه با این پرسش روبه‌رو هستیم که آیا مغول و یا هر قوم متجاوز دیگری بدون حمایت و کاردانی نخبگان جامعه مغلوب، قادر به حکومت و سلطه می‌شد؟

این مقدمات نشان می‌دهد جهانگشا و نوع نگاه به آن چالش برانگیزتر از این است که به نظر می‌رسد. این چالش تا اندازه‌ای به ذات تاریخ و رابطه آن با ادبیات باز می‌گردد. درباره رابطه تاریخ و ادبیات بحث‌های فراوانی شده است. یکی از پرسش‌های اصلی این است که آیا می‌توان ساده‌لوحانه تاریخ را مجموعه‌ای از واقعیتهای دانست؛ آیا تاریخ واقعیت عینی را نشان می‌دهد و یا برساخته اندیشه و بیانگر برداشت مؤلف از

رویدادهاست؟^۵ تاریخگرایی جدید عینیت‌گذاری گفتمان تاریخی را به چالش می‌کشد. در این دیدگاه تأکید می‌شود که واقعیتهای تاریخی ماهیتی تفسیری و متن‌گونه دارد (گرین، کیت و لیبهان، جیل، ۱۳۸۳: ۱۸۵). فوکو همگام با نیچه، روایت تاریخی را ناعادلانه می‌داند. او معتقد است ارزیابی، تأیید یا نفی حساب شده، تعبیر تاریخی را مغرضانه می‌سازد (Foucault, 1986:90). به همین دلیل به جهانگشا از زاویه متن قابل تفسیر نگاه شده است که با نقد، کاوش و بازخوانی، می‌توان به تفسیرها و روایت‌های تازه و حتی گاه متضاد با متن اصلی دست یافت. از این رو کوشش شده است با رویکرد شالوده‌شکنی، داستان «ذکر خروج تارابی» بازخوانی گردد. این داستان بر محور تقابل دوگانه قبول حاکمیت بیگانه / بیگانه‌ستیزی استوار شده است. به زعم نگارندگان، جوینی با تحمیل قرائتی ایدئولوژیک از این واقعه تاریخی نه تنها برداشتی دروغین و خلاف واقع را به عنوان واقعیت در برابر مخاطب خود قرار داده بلکه مرکز معنایی خود یعنی امتداد سلطه مغول، درهم شکستن قیام‌های ملی و مشروعیت بخشی به حکومت بیگانه را در سراسر متن گسترش داده است.

پیش از بررسی و بازخوانی این بخش از تاریخ جهانگشا لازم است رویکرد شالوده‌شکنی به شکلی کوتاه و گذرا معرفی شود.

۲- ۱ شالوده شکنی

ژاک دریدا، فیلسوف الجزایری - فرانسوی به عنوان واضع رویکرد ساخت شکنی، مبنای رویکرد خود را از تقابلهای دوگانه آغاز کرد که در حقیقت دستاورد مهم ساختگرایی بود. تقابلهای دوگانه برآمده از فرهنگ هستند و در عین حال خود فرهنگ سازند و بهترین نمود آن زبان است. دریدا معتقد بود ما تجربیات خود را بر اساس الگوی تقابلهای دوگانه به دست می‌آوریم. بر اساس نظریه ساختگرایی ما کلمه خوب را در تقابل با کلمه بد درک می‌کنیم بر همین پایه در فرهنگ غربی عقل در برابر احساس، مردانگی در برابر زنانگی، تمدن در برابر بدویت قرار گرفته است. دریدا یادآور شد که ذات این نوع تقابلها سلسله مراتبی است؛ یعنی یکی از این جفتها در جایگاه ممتاز و برتر و دیگری در مرتبه پست‌تر (در مثالهای بالا در هر تقابل واژه نخست، زوج برتر و واژه بعدی زوج فروتر است) در نظر گرفته می‌شود. کشف زوج برتر در هر محصول فرهنگی (گفتگو، نوشتار، فیلم، سریال، رمان و...) نه تنها به

شناخت زوج فروتر بلکه به فهم ایدئولوژی حاکم بر آن می‌انجامد (Tyson, 2006: 254). از نظر دریدا اینکه برخی از تقابلهای دوگانه ویژگی طبیعی و مبنایی واقعی دارد، محرز است. اما ارزشگذاری سفید بر سیاه، زمستان بر بهار، نور بر تاریکی و ...، واقعی نیست و به دلایل خاص در طول تاریخ تمدن بشر شکل گرفته است و در برخی موارد باعث گمراهی ذهن می‌شود. دریدا این باور را لوگو سنتریک^۱ نامید؛ اندیشه‌ای که بر اساس آن ذهن ما به دلایل فرهنگی و ایدئولوژیک یکی از تقابلهای دوگانه مثلاً سفید یا نور را بر زوج دیگرش برتری می‌دهد. این زوجهای برتر یا ممتاز باعث ایجاد مرکز معنایی در متن می‌شود. این مراکز به نظر پسا ساختارگرایان، متن را با ثبات می‌کنند و امکان تولید نامحدود معنا در تمامی متون را متوقف می‌سازند. این مراکز، تکیه‌گاه «حضور» معنا هستند و به طور ضمنی زوج دیگر خود را - که اکنون غایب است - تداعی می‌کنند. ذهن مخاطب خواسته یا ناخواسته معنا را از طریق همین مراکز ممتاز می‌فهمد.

با شکل‌گیری هر مرکز، خود به خود ساختار سلسله مراتبی به وجود می‌آید که بر اساس آن مرکز از حاشیه مهمتر می‌شود. شالوده‌شکنی، که روش دریدا برای خوانش متون است، پیش از هر چیز آشکارسازی تنش بین مرکز و حاشیه در هر متن را وظیفه خود می‌داند (برتنس، ۱۳۸۳: ۱۴۹).

به عبارتی ساخت‌شکنی، حاشیه (زوج پست) را علیه زوج ممتاز می‌شوراند و معتقد است جزء ممتاز بدون وجود جزء پست امکان وجود ندارد. ما روز را بدون تصور شب نمی‌توانیم درک کنیم. تقابل نور و تاریکی زاییده قرارداد ذهنی ماست و گرنه تصور نور بدون تصور وجه غایت (تاریکی) امکان‌پذیر نیست. در نتیجه جزء پست تقابل، شرط وجودی جزء ممتاز تلقی می‌شود و به همان اندازه دارای اهمیت است. به همین دلیل در شالوده‌شکنی تقابل دوگانه، این / آن جای خود را به هم این / هم آن می‌سپارد (همان، ۱۵۲). ساخت‌شکنی بدین طریق قطعیت را فرو می‌ریزد و امکان معنای متکثر را فراهم می‌سازد.

این رویکرد مدعی است می‌تواند به خوانش همه متون اعم از تاریخی، ادبی، فلسفی، روانشناسی و غیر آن بپردازد و فرضیات محتوم و قطعی اندیشه را کنار بزند (Culler, 1979: 34). ساخت‌شکنی در متون ادبی می‌کوشد این مراکز ممتاز را، که ظاهراً باعث ثبوت معنا شده‌است، نشان دهد و با نشان دادن تناقضها و تضادهای درونی متن،

قرائت تازه از آن را فراهم می‌سازد؛ به همین دلیل دریدا متن را بسیار پیچیده‌تر از این می‌دانست که مخاطب در برداشت نخست به آن می‌نگرد.

معنا در متن هرگز به انتها نمی‌رسد و متن گستره‌ای از امکانهای بالقوه است. ساخت‌شکنی این ظرفیت را ایجاد می‌کند که مخاطب با نوعی «کنش تأویل یا تحلیل» راه را بر قرائتها و یا تأویلهای دیگر بگشاید و آن را از اسارت معنای خاص بیرون بیاورد (امامی، ۱۳۸۲: ۹)؛ به سخن دیگر معنا در ساخت‌شکنی نسبی و بی‌نهایت است و هر لحظه می‌توان به کشف و برداشتی نو دست یافت. در اینجا تفاوت ساختارگرایان با پساساختارگرایان بیشتر نمایان می‌شود. ساختارگرایان می‌کوشیدند با کنترل متن از طریق چارچوبهای خاص، رازهای آن را بگشایند. پساساختارگرایان چنین کاری را غیرممکن می‌دانند و بر این باورند که نیروهای خودآگاه و ناخودآگاه فراوانی مانع از تسلط بر متن می‌شوند. شاید مهمترین تمایز آنها در این جمله رامان سلدون نهفته باشد. پساساختارگرایان «به تفاوت‌های میان آنچه هر متن می‌گوید و آنچه فکر می‌کند می‌گوید، متوسل می‌شوند. آنها متن را وامی‌دارند که علیه خود بگوید» (سلدون ویدوسون، ۱۳۷۷: ۲۱۳).

از این دیدگاه معنا توسط نویسنده تولید نمی‌شود که او بتواند بر آن تسلط داشته باشد. بر خلاف انگاشتهای نقد سنتی، مؤلف دیگر مؤلف واقعی نیست بلکه چگونگی کارکرد زبان است که معنا را می‌آفریند. اندیشه ساخت‌شکنی، گویی نوعی تقابل با جمله مشهور دکارت است. دکارت گفته بود «من می‌اندیشم پس هستم»^۷ و ساخت‌شکنی می‌گوید «شما فکر می‌کنید که فکر می‌کنید»^۸؛ به عبارتی در اینجا با این مفهوم روبه‌رو هستیم که مؤلف حتی اگر بخواهد نمی‌تواند معنای ثابتی را در متن قرار دهد. تولید معنا از خواست مؤلف فراتر است. به قول دریدا^۹ جمله معنای اضافی تولید می‌کند. همواره پیش ساختههای ذهنی و ایدئولوژی حاکم بر ذهن مؤلف، او را کنترل می‌کند و مانع می‌شود که او بتواند معنا را در سلطه خود قرار دهد. وجه دیگری که مانع از تسلط نویسنده بر معنا می‌شود، وجه غایب و نا نوشته متن، و این جایگاهی است که خواننده و منقد باهوش می‌تواند تولد معنای استنباطی خود را جشن بگیرد و به آفرینش معنای تازه دست بزند و چه بسا بتواند بر اساس نشانه‌های درون متنی که خود کشف می‌کند به معنایی متفاوت و متمایز با خواست نویسنده دست یابد؛ به همین دلیل است که نوریس می‌نویسد: شالوده‌شکنی تمام انگاشتهای مسلم ما را در باب زبان،

تجربه و امکانات عادی ارتباط انسانی به حال تعلیق در می‌آورد» (نوریس، ۱۳۸۵: ۱۲). ساخت شکنی در گستره ادبیات تلاشی برای بازخوانی و دوباره خوانی انگاشتهای مسلم ما از متن است و می‌تواند به تغییر در نگرش نسبت به متن منجر شود. این نظریه می‌گوید می‌کوشد برای واقعیتهای دگرگون شده تاریخی، اسطوره‌ای خوانشی تازه عرضه کند.

۲-۲ بررسی داستان «ذکر خروج تارابی»

داستان قیام تارابی یا به تعبیر جوینی «ذکر خروج تارابی» در جلد نخست جهانگشا آمده است و از صفحه ۸۵ تا ۹۰ را در بر می‌گیرد. داستانی کوتاه و یا به عبارتی بسیار کوتاه شده برای اینکه تا آنجا که ممکن است نادیده گرفته شود؛ با این همه این داستان اهمیتی فوق العاده دارد و نشان می‌دهد علاوه بر مقاومت رسمی و دولتی - که طبق قرائن و روایت تاریخ نویسان عصر از جمله خود جوینی، ضعیف و ناچیز بوده است - مقاومت‌های مردمی نیز در برابر مغولان وجود داشته است. احتمالاً بسیاری از آنها به این علت که تاریخ‌نویسی به عنوان رسانه‌ای مهم در انحصار دولت مرکزی (مغول) بوده است، هرگز فرصت ثبت در تاریخ را نیافته و از آن حذف شده است. حال این پرسش مطرح می‌شود: «پس چرا ماجرای تارابی در جهانگشا نقل شده است؟» برای پاسخ این پرسش باید موضوع را از زوایای گوناگون بررسی کرد. ماجرای تارابی بیش از همه به این علت ذکر شده است که روایت آن با شیوه‌های جنگی مغولان همسویی کامل دارد. «هراس افکنی» یکی از مهمترین شیوه‌های جنگ روانی مغولان برای در هم کوبیدن مقاومت حریفان بوده است. آنها با القای مقاومت‌ناپذیری در برابر سپاه مغول، نیروهای مقابل را به زانو در می‌آوردند. عرضه روایت‌هایی از بی‌رحمی، غارت و ویرانی‌های این قوم، حتی اگر واقعیت صرف هم باشد، نهایتاً به ابزاری رسانه‌ای به منظور کارکرد سیاسی - نظامی هراس‌افکنی تبدیل می‌شد. مبالغه در خصوص آمارهای نویسنده از کشتار و غارت ... به دست می‌دهد از دیگر نشانه‌های همین شیوه هراس‌افکنی است. دلیل دیگری که جوینی این واقعه را در دل تاریخ خود آورده است، احتمالاً از آنجا ناشی می‌شود که این حادثه در آن زمان مشهورتر از این بوده است که نویسنده بتواند آن را حذف کند و یا بی‌اعتنا از کنار آن بگذرد. بنابراین نویسنده با عرضه روایتی دلخواه از این واقعه از سویی مطابق با خواست سیاسی - نظامی حاکمیت عمل می‌کند و اهداف

آنها را برآورده می‌سازد و از سوی دیگر در پایان این ماجرا و پس از فیصله یافتن قیام تارابی از طبقه خود یعنی نخبگانی که با این گروه متجاوز همکاری و زمینه حکومت آنها را آسان کرده‌اند، رفع اتهام، و حتی طلبکارانه این گروه را مایه حیات و بقای مردم معرفی می‌کند:

روز دیگر که شمشیر زنان صباح فرق شب را بشکافتند خلایق را از مرد و زن به صحرا راندند. مغولان دندان اتهام تیز کرده و دهان حرص گشاده که بار دیگر دستی بزیم و کاری برانیم و خلایق را حطب تنور بلا سازیم و اموال و اولاد ایشان را غنیمت گیریم. خود فضل ربانی و لطف یزدانی عاقبت فتنه را به دست شفقت محمود [یلواج] چون نامش محمود گردانید و طالع آن شهر را باز مسعود چون او برسید و ایشان را از قتل و نهب زجر منع کرد (جوینی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۹۰).

به منظور خوانش و یا بازخوانی روایت جوینی از «ذکر خروج تارابی» براساس رویکرد شالوده‌شکنی، بیش از همه به قول سلدون به «نادرست خواندن صحیح» نیاز داریم (سلدون، ۱۹۳: ۱۳۷۷). براین اساس باید با در نظر گرفتن اصل مهم تقابلهای دوگانه، زوج ممتاز و زوج پستِ تقابل در روایت متن نشان داده شود؛ همچنین باید نشانه‌های شکاف و گسسته‌های متن مشخص گردد تا بتوان آن را علیه روایت اصلی به کار برد. این شکافها در واقع به نبرد حاشیه علیه مرکز (زوج ممتاز) منجر می‌شود. همان‌طور که گفته شد محور تقابل دوگانه در این روایت، تقابل میان قبول «حاکمیت بیگانه» به عنوان زوج ممتاز و «بیگانه ستیزی» به عنوان زوج پست است. نویسنده به کمک ابزارهای بلاغی و روایی کوشیده است قیام تارابی را سرکوب و تصویری منفی از وی و کارکردهایش عرضه کند. قیام تارابی از آنجا شکل گرفت که پس از فتح و ویرانی بخارا به دست مغولان، تارابی از حومه بخارا علم مخالفت را برافراشت و مردم آشفته سر و ناامید را روحیه و شجاعت مبارزه بخشید. مقاومت، آن هم در برابر سپاه مجهز و از همه مهمتر سپاهی که القا شده بود مقاومت در برابر آنها غیر ممکن و محتوم به شکست است، مسلماً کاری سخت بود و ایمانی راسخ می‌طلبید. تارابی مغولان را سخت آشفته کرد؛ حتی در مراحل آنها را شکست داد و سرانجام شکست خورد. به گمان نگارندگان شکست او در مقابل مغولان نسبت به شکستی که از سوی جوینی به وی تحمیل شده، ناچیز بوده است و آنقدر دردناک نیست. جوینی با عرضه تصویری منفی از تارابی، وی را به شکستی تاریخی محکوم کرد. حال باید دید جوینی چگونه با

کاربرد ابزارهای روایی، متنی پرداخته که مرکز معنایی یا زوج ممتاز (قبول حاکمیت بیگانه) تقویت گردیده و چگونه او در طول تاریخ موفق شده است مخاطب را قانع کند که روایت وی درست و مطابق با واقعیت است؛ آیا باید خوانش او را پذیرفت و یا می توان تصویری متفاوت از این ماجرا عرضه کرد؟ برای بررسی این مسئله دقت در عناصر تقویت کننده روایت وی ضروری است.

۲-۲-۱ گزینش واژه‌ها

توان زبان این فرصت را فراهم می‌آورد تا با انتخاب و گزینش واژه‌ها در محور عمودی، میزان تأثیرگذاری در مخاطب کم یا زیاد شود. مؤلف با انتخاب واژگان مورد نظر خود از طرفی خودآگاه یا ناخودآگاه به قضاوت می‌پردازد و به تبع آن مورد قضاوت قرار می‌گیرد. از سوی دیگر با گزینش واژه‌ها بر ذهن و عاطفه خواننده تأثیر می‌گذارد و او را به مسیری هدایت می‌کند که خود می‌خواهد. بنابراین انتخاب واژگان یعنی هدایت خواننده در مسیری که مطلوب نویسنده است، حتی اگر این واژگان ظاهراً عاری از حس قضاوت باشد، نهایتاً خواننده را به قضاوت وا می‌دارد؛ برای مثال درباره این دو بیت از شاهنامه بحثهای زیادی شده است^۱ که چگونه فردوسی با علم به اینکه در ژانر حماسه حق دخالت در ماجرا و بروز احساسات و عواطف خود را ندارد با گزینش واژه‌ها به قضاوت در روایت پرداخته و از رستم قهرمان محبوب خود جانبداری کرده است و در نتیجه علی‌رغم اینکه ظاهراً قانون روایت حماسی را رعایت کرده است در واقع روایت او به هیچ وجه خنثی نیست (رک. شمیسا، ۱۳۸۵: ۳۶):

ببینیم تا اسب اسفندیار سوی آخور آید همی بی‌سوار
و یا باره رستم جنگجوی به ایوان نهد بی‌خداوند روی
(فردوسی، ۱۳۷۶: ۲۸۰)

گزینش واژگان (اسب/ باره، ایوان/ آخر، خداوند/ جنگجو) در انتساب آنها به رستم و اسفندیار، خنثایی روایت را نفی می‌کند.

در روایت جوینی گزینش واژه‌ها با دقت کمتری صورت گرفته به طوری که مخاطب آگاه راحت‌تر می‌تواند درک کند که با روایتی تاریخی - روایتی که اصولاً باید بیطرف و بی‌غرض باشد - روبه‌رو نیست؛ حتی در عنوان این بخش «ذکر خروج تارابی» انتخاب کلمه خروج در جهت تقویت زوج ممتاز (حاکمیت بیگانه) است. خروج در فرهنگ

اسلامی به معنی شورش علیه حاکم مشروع زمان است. محکوم به چنین حکمی عاقبتی معمولاً شوم و مرگبار دارد^{۱۱} (عوده، ۱۳۷۳: ۲۸۵).

گزینش واژه‌ها و درپی آن، حسی که واژه‌ها به مخاطب القا می‌کند در سراسر متن بخوبی به گونه‌ای انتخاب شده است که مرکز معنایی مورد نظر نویسنده را (حاکمیت بیگانه) تقویت می‌کند. بررسی همه این واژه‌ها تقریباً غیرممکن است با این حال برای نمونه با تمرکز بر چند سطر اول این روایت، چگونگی زمینه‌چینی و ورود به ماجرا بررسی می‌شود.

در شهر سینه ست و ثلثین و ستایه قران نحسین بود در برج سرطان و منجمان حکم کرده بودند که فتنه ظاهر شود و یمن مبتدعی خروج کند. بر سه فرسنگی بخارا دیهی است که آن را تاراب گویند. مردی بود نام او محمود صانع غربال چنانک در حق او گفته‌اند در حماقت و جهل عدیم المثل به سالوس و زرق، زهد و عبارتی آغاز نهاد و دعوی پری‌داری کرد یعنی جنیان با او سخن می‌گویند و از غیبیات او را خبر می‌دهند و در بلاد ماوراءالنهر و ترکستان بسیار کسان بیشتر عورتینه دعوی پری‌داری کنند (جوینی، ۱۳۷۵: ۸۵)

برگزیدن واژگانی مانند «قران نحسین، فتنه و خروج» درست در جهت انتخاب شده است که نویسنده قصد القای آن را دارد؛ یعنی مخاطب باید ذهنش را برای شنیدن واقعه‌ای ناخوشایند آماده کند که حتی افلاک و سرنوشت نیز بر ناپسند بودن آن مهر تأیید زده‌اند. کلمه «مبتدعی» در قاموس شرعی معنای خاص خود را دارد؛ چرا که بدعت در دین بسیار ناپسند قلمداد شده است. نویسنده با انتخاب این واژه در واقع به صورت ضمنی مخالفت تارابی را با مغولان خلاف شرع می‌داند. کلمه «خروج» که پس از آن آمده است این بار معنایی را تقویت می‌کند. کلمه «منجمان» واژه دیگری است که با توجه به اعتقاد مردم عصر به احکام نجومی به کمک تقویت اندیشه اصلی آمده است. فعل «گفته‌اند» بدون اینکه فاعل آن مشخص باشد در اینجا کارکردی چندگانه دارد:

۱. نویسنده با این شیوه گزاره‌ای را بیان می‌کند که چه بسا فقط شایعه‌ای برساخته از جانب خودش باشد و با مکتوب کردن آن گزاره، گونه‌ای تقدس و مقبولیت و مشروعیت برای آن به وجود می‌آورد با این حال این گزاره محتمل صدق و کذب است.
۲. نیاوردن فاعل برای این فعل می‌تواند به این منظور باشد که احتمالاً این گزاره در زمان نویسنده سندیت و مقبولیت نداشته و نویسنده خواسته است مسئولیت آن را از خود سلب کند و به عهده فاعل ناشناس بگذارد.
۳. حذف فاعل مرجع از سویی نوعی

تأیید گرفتن است؛ بدین معنا که این گزاره نه تنها مورد تأیید نویسنده بلکه مورد تأیید دیگران نیز هست. ۴. ایجاد خدشه و شک و شبهه در زهد و عبادت تارابی و سلب مشروعیت دینی از وی. ۵. کارکرد دیگر و البته متفاوت این فعل، شکاف و گسستی است که در متن ایجاد می‌کند بدین معنا که شکل روایت خطی متن را به روایت در روایت تبدیل می‌کند. نویسنده روایت را نه از زاویه دید خود بلکه از زاویه دید دیگرانی که به هیچ وجه سندیت آنها به تأیید نرسیده است بیان می‌کند و در نتیجه، خود متن، صحت روایت را به چالش می‌کشد. در ادامه نویسنده با در نظر گرفتن زمینه فرهنگی (جامعه اسلامی و مخاطب مسلمان) ارتباط با جن و پری و بویژه قدرت پیشگویی آنان را به نوعی تأیید می‌کند. آنچه تأیید نمی‌شود تأیید صحت ارتباط تارابی با جن و پری است. جوینی این ارتباط تارابی را نوعی دعوی و ادعا می‌خواند. البته به این موضوع از زاویه دیگر هم میتوان نگریست. معنای تلویحی چنین گزاره‌ای این است که تارابی قدرت و نفوذی از خود نداشته و آنچه باعث قدرت او شده نه ارتباط حقیقی با متافیزیک بلکه «ادعای ارتباط» با این عوالم است. با این برداشت، وی به مخاطب القا می‌کند که تارابی سالوسی است که از باورهای مردم و جهل آنها برای مقاصد خود بهره‌برداری کرده است. توصیفاتى که وی از مردم می‌کند و آنها را جاهل و نادان می‌شمارد، مؤید همین نظر است. جوینی ضربه دیگری در همین چند سطر بر تارابی وارد می‌کند و کردار او را هم شأن زنان یا «عورتینه» معرفی می‌کند. در واقع با این گزاره حیثیت تارابی در جامعه‌ای مردسالار متزلزل می‌شود. جوینی به همین طریق در ادامه با برگزیدن کلماتی نظیر خرافات، جهل، عوام الناس و ... و انتساب آن به تارابی و یاران او مرکز معنایی مورد نظر خود را تقویت می‌کند.

۲-۲-۲ استفاده از آیات، امثال و اشعار

یکی از شگردهای مؤثر در بلاغت جهان اسلام تثبیت معنا به وسیله نقل احادیث، آیات، اشعار و مثالهای مشهور است. جوینی به خوبی آگاهی دارد که استفاده از این شگرد بویژه کاربرد احادیث و آیات می‌تواند پایه‌های استدلالی او را نزد مخاطب تقویت، و حتی او را به سکوت و تأیید مجبور کند. نویسنده در ذکر این واقعه دو بار به آیات قرآنی استشهاد کرده و هر دو بار به منظور نفی و سرکوب تارابی و تقویت مرکز معنایی بوده است: نخست جایی است که نویسنده معترف است به دلیل ارتباط و یا ادعای

ارتباط تارابی با پریان و متافیزیک همه بیماران برای بهبود و تندرستی به وی روی می‌آورند مگر کسانی که قلبی پاک و سلیم دارند:

و هر کجا مزمنی بود و مبتلایی روی بدو آوردند و اتفاق را نیز در آن زمره یک دو شخص اثر صحتی یافته‌اند؛ اکثر ایشان روی به او آوردند از خاص و عام الامن اتی الله بقلب سلیم (جوینی، ۱۳۷۵: ۸۶).

مورد دیگر زمانی است که حتی افراد معتبر، صحت و درستی روایت اعجاز تارابی در درمان بیماران را تأیید می‌کنند اما نویسنده با آوردن روایتی، این حکم را نقض می‌کند:

از چند معتبر مقبول قول شنیدم که ایشان گفتند در حضور ما به فضله سگ یک دو نابینا را دارو در چشم دمید صحت یافتند. من جواب دادم که بینندگان نابینا بودند و الا این معجزه عیسی بن مریم بوده است و بس، قال الله تعالی تبری الاکمه و الابرص و اگر من این حالت به چشم خود مشاهده کنم به مداوای چشم مشغول شوم (همان، ۸۶).

دقت در این روایت نویسنده معلوم می‌کند که این روایت در ذات خود می‌تواند کارکردی دوگانه داشته باشد. ظاهراً در بخشی از روایت یعنی سخن افراد «معتبر مقبول قول» به نوعی جانب تارابی رعایت شده است اما همین مسئله در رویکرد شالوده شکنی می‌تواند معنایی دیگر بیابد که خود حاکی است این گزاره نیز در جهت تقویت مرکز معنایی مؤلف به کار گرفته شده است. با این برداشت نویسنده می‌خواسته نشان بدهد که چگونه تارابی حتی افراد معتبر را فریفته و به خود جلب کرده است. یکی از مهمترین دلایل افزوده شدن این عبارت این است که نویسنده بدین وسیله اقبال جمعیت و بویژه طبقات نخبه و برگزیده را به وی توجیه می‌کند. عبارت «فضله سگ»، که وجه منفی آن در فرهنگ اسلامی مشخص است به این علت اضافه شده است تا اولاً بر نادانی پیروان تارابی تأکید، و ثانیاً باورمندی به این ماجرا را نفی کند و موجبات بیزاری دیگران را فراهم سازد.

۲-۲-۳ گسست های متن

ساخت شکنی بر شکافهایی انگشت می‌گذارد که در متن وجود دارد. همان طور که گفته شد به‌رغم خواست مؤلف در روایت شکافها و گسست‌هایی به وجود می‌آید. وجود این شکافها ناگزیر متن و پرهیز از آنها غیر ممکن است. در روایت جوینی هم، شکافها و گسست‌هایی هست که امکان خوانش متفاوت متن را فراهم می‌آورد. اولین عامل تردید در باورمندی نسبت به روایت جوینی ذکر خود روایت است. ثبت روایت

این واقعه نشان می‌دهد که این حادثه در روزگار خود بسیار عظیم و مهم بوده و نویسنده نمی‌توانسته است تاریخ وقایع مغول را بنویسد و از این واقعه ذکری به میان نیاورد. وجه غایب متن به مخاطب یادآوری می‌کند که چه بسیار وقایعی از این دست یعنی مقاومت در برابر مغول به دلیل انحصار رسانه و یا محدود بودن دایره قیامها از حافظه تاریخ حذف شده و تنها بخش کوچکی از آن ثبت و ضبط شده است. مسئله دیگر این است که نویسنده می‌کوشد تا حد امکان چه در حجم و چه در شیوه بیان بر خلاف جریان معمول نثر مصنوع - که اطناب رکن اصلی آن است - ماجرا را مختصر بیان کند تا از اهمیت موضوع بکاهد اما در متن شواهدی دیده می‌شود که نشان می‌دهد ماجرای تارابی اتفاقاً اهمیتی فوق‌العاده زیاد داشته است و جمعیت زیادی از خواص و عوام به او گرویده‌اند و حتی کار او بالا گرفته و شدیداً مغولان را به دردمس انداخته است. تارابی چگونه توانست از مردمی شکست خورده و پراکنده، گروهی متحد، یکدل و مبارز بسازد؟ پاسخ متن روشن است: براساس روایت متن او شیادی است که از جهل و نادانی مردم بهره‌برداری کرده است. متن به او اتهامهای زیادی می‌زند. این اتهامها احتمالاً دور از واقع نیست اما مسئله این است که به این اتهامها از زاویه دیگری هم می‌توان نگاه کرد. بر خلاف روایت متن، تارابی اتفاقاً فردی بسیار هوشمند، زیرک و جامعه شناس است و به نظر می‌رسد از ساخت فکری و سازوکار فرهنگی جامعه خود آگاه است. او ابتدا با طب آن هم طبعی که سررشته آن به متافیزیک (پریان و اجنه) می‌رسد، مردم زیادی را به سوی خود جلب می‌کند: «هر کجا زمینی بود و مبتلایی روی بدو آوردند» (جوینی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۸۶). جوینی این موضوع یعنی حمایت مردم را از تارابی چندین بار تکرار کرده است: «و این آوازه با حکم منجمان موافق افتاد و روز به روز جمعیت زیادت می‌شد و تمامت شهر و روستا روی بدو نهادند و آثار فتنه و آشوب پدید آمد» (همان، ۸۶) و «در یک لحظه جهانی مردم بر او جمع شد» (همان، ۸۶) و «اکثر خلائق روی به صحرا و تل نهادند و بر او جمع شدند» (همان، ۸۷) و «چون ازدحام مردم از حدی بگذشت و بی تبرک او باز نمی‌گشتند و دخول را مخارج نماند و خروج ممکن نه...» (همان، ۸۷). شکاف دیگر متن استفاده هوشمندانه تارابی از اعتقادات مغولان و جامعه علیه خود مغولان است. در این عصر با مردمی روبه‌رو هستیم که اعتقاداتی راسخ به متافیزیک و ماوراءالطبیعه دارند. این اصل در مورد مغولان با شدت بیشتری صادق است. به قول جوینی آنها شدیداً به گفتمان اباطیل و خرافات باور دارند (همان، ۴۵-۴۳). به همین دلیل تارابی نخست به طور غیر مستقیم^{۱۱} مدعی ارتباط با پریان یا به قول

جوینی پری‌داری است؛ سپس وزیر او شمس‌الدین محبوبی، که شخصیتی معروف و شناخته شده است روایتی از پیشگویی پدرش مبنی بر ظهور تارابی و قدرت یافتن او عرضه می‌کند. در اینجا تارابی از همان سلاحی استفاده می‌کند که دشمنانش علیه او استفاده کرده‌اند: جوینی در ابتدای بحث ادعا کرده بود منجمان «قران نحسین» را درباره ظهور فتنه تارابی پیشگویی کرده‌اند. وزیر تارابی پیشگویی می‌کند به زودی «صاحب دولتی که جهان را مستخلص کند» ظهور می‌کند؛ بنابراین هر دو رقیب از شیوه پیشگویی به منظور پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کنند. نتیجه پیشگویی وزیر تارابی هراس و ترسی است که مغولان از شخصیت ماورایی تارابی می‌یابند؛ از این رو با وجود نقشه و توطئه‌ای که مغولان برای قتل تارابی دارند، او موفق می‌شود با ایجاد ترس و هراس در دل آنها مانع از اقدام آنان شود: تارابی:

روی به تماشا که بزرگتر شحنگان بود آورد و گفت از اندیشه بد بازگرد والا بفرمایم تا چشم جهان‌بینت را بی‌واسطه دست آدمیزاد بیرون کشند. جماعت مغولان چون این سخن بشنیدند، گفتند یقین است که از قصد ما کسی او را اعلام نداده است مگر همه سخنهاى او بر حق است خائف شدند و او را تعرض نرسانیدند (همان، ۸۷).

شکاف دیگر متن در ادعای جوینی مبنی بر این است که هواخواهان تارابی عوام‌الناس و جمعی از مردم نادان و بی‌سرو پا بوده‌اند. او سعی کرده است مخاطب را قانع کند که طرفداران و حمایت‌کنندگان تارابی: «عوام‌الناس و جهال» هستند در حالی که سه گزاره این روایت متن را می‌شکند و نقض می‌کند: نخست سخن «معتبران مقبول قول» است که رفتار و باورهای تارابی را قبول دارند و دیگری پیوستن یکی از ائمه بخارا به وی است «و در بخارا شمس‌الدین محبوبی سبب تعصبی که وی را با ائمه بخارا بودست اضافت علت آن احمق شد و به زمره معتقدان او ملحق شد» (همان، ۸۶) و دیگری گرویدن برهان‌الدین برهانی به تارابی و پذیرش خلافت از سوی اوست «سرور صدور بلک دهر برهان‌الدین سلاله خاندان برهانی و بقیه دودمان صدر جهانی او را سبب آنک از عقل و فضل هیچ خلاف نداشت خلافت داد و شمس محبوبی را به صدری موسوم کرد» (همان، ۸۸).

گسست دیگری که باورمندی روایت جوینی را به تعلیق وا می‌دارد، توجیه شکست مغول در برابر تارابی، کوچک شمردن موفقیت‌های او و موکول کردن آنها به اتفاقات است؛ اگر تارابی بیماران را شفا می‌دهد برآمده از صدفه و اتفاق است: «اتفاق را نیز در

آن زمره بر یک دو شخص اثر صحتی یافتند» (همان، ۸۶). در توجیه شکست مغولان مدعی است که این شکست به دلیل قدرت تارابی نبوده بلکه دلایلی دیگر داشته است: «چون در میان قوم شایع شده بود که هر کس در روی وی دست به خلاف بجنباند خشک شود آن لشکر نیز دست به شمشیر و نیزه آهسته تر می یازیدند» (همان، ۸۹). در نهایت عامل شکست مغولان نه قدرت تارابی بلکه «باد» معرفی می شود:

در تضاعیف آن [جنگ] بادی سخت برخاست و خاک چنان انگيخته شد که یکدیگر را نمی دیدند. لشکر خصمان پنداشت که کرامات تارابی است همه دست باز کشیدند و روی به انهزام باز پس نهادند و ... قرب ده هزار مرد کشته شد (همان، ۸۹).

مؤلف برای تقویت مرکز معنایی خود و سرکوب تارابی به شیوه‌ای دیگر متوسل می شود. او با علم به اینکه مسائل ناموسی تا چه حد در فرهنگ اسلامی حساسیت دارد و می تواند احساسات را برانگیزد از این نیرو نیز برای تقویت وجه ممتاز روایت خود چشم پوشی نمی کند. در حالی که سپاه تارابی سرگرم جمع آوری سپاه و ادوات جنگی است، تارابی که خود روی به مردم آورده و گفته بود: «ای مردان حق توقف و انتظار چیست؛ دنیا را از بی دینان پاک باید کرد» (همان، ۸۹) بر اساس روایت متن: «با بتان پری وش و نگاران دلکش خلوت ساخت و عیش براند... و خواهر او چون تصرف او در فروج و اموال بدید به یکسو شد و گفت کار او به واسطه من بود، خلل گرفت» (همان، ۸۹) چنین روایت غرض آلودی البته هدفی جز تخریب وجه و حیثیت تارابی ندارد. خدشه دار کردن حیثیت ناموسی رقیبان و حریفان در بخشهای دیگر تاریخ جهانگشا دیده می شود بویژه در جلد دوم در ذکر پایان کار جلال الدین باز با همین شیوه روبه رو می شویم.

مواردی که ذکر شد تنها برخی از شواهد موجود در متن را به تصویر می کشد تا نشان دهد تاریخی که خود از مهمترین و معتبرترین منابع دست اول در مورد حمله مغول است تا چه اندازه مغشوش، نادرست و غیر قابل اعتماد است و تا چه اندازه ایدئولوژی حاکم بر ذهن و زبان نویسنده در پرداخت روایت دخالت داشته است. با اینکه نمی توان تأثیر جوینی را در روایت فجایع مغول نادیده گرفت، تلاش او برای مشروعیت بخشی به حاکمیت، تصویری دیگر از نوشته های او عرضه می کند. پیام نویسنده، چه به تصریح و چه به تلویح، قبول حاکمیت مغول، محکوم به شکست بودن هر مقاومت و نفی تلاش برای بر هم زدن حاکمیت مغول است. به همین دلیل حتی اگر

به صورت پراکنده نویسنده گاهی از مغول و نظم حاکم انتقاد کرده است به هیچ وجه نباید به منزله عدول از مرکز معنای اصلی تلقی شود. بررسی روایت «ذکر خروج تارابی» با این رویکرد در نهایت نشان می‌دهد که تاریخ جوینی چگونه از یک شهید تاریخی، چهره‌ای مضحک و منفی به مخاطب عرضه می‌کند و تارابی را که می‌توانست کاوه‌ای دیگر و یا ارشی یا اریو برزنی دیگر باشد یا لاقبل تصویری از قهرمانی ملی داشته باشد در مسلخ تاریخ به شهادت برساند.

۳. نتیجه گیری

ماجرای تارابی از این نظر اهمیت ویژه دارد که نشان می‌دهد تا چه اندازه تاریخ می‌تواند وارونه جلوه کند یا دست کم اسیر برداشت‌های ایدئولوژیک شود. تارابی که می‌توانست قهرمان مبارزات ایرانیان علیه مغول نام بگیرد، عملاً تا امروز چهره‌ای منفی داشته است. او بیش از شکست در برابر مغول، در برابر عوامل فرهنگی و روایت تاریخی سرکوب و مغلوب شده است. روایتی که جوینی از قیام تارابی به عنوان واقعیت پیش روی مخاطب گذاشته، سازه اصلی این تصویر منفی و ناخوشایند شده است.

در خوانش ساخت‌شکن از این ماجرا کوشیده شده است تقابل دوگانه متن‌شناسایی شود. تقابل حاکمیت بیگانه/ بیگانه‌ستیزی محور اصلی روایت این ماجرا است و زوج ممتاز این تقابل، که ماجرای تارابی و حتی کل کتاب بر محور آن نگارش یافته «حاکمیت بیگانه» و مشروعیت‌بخشی به آن است. فروپاشی متن به اجزای سازنده روایت نشان می‌دهد که چگونه اجزای متن به تقویت این زوج ممتاز پرداخته‌است. واژه‌ها به گونه‌ای انتخاب شده‌است که روایت را در جهت خواست مؤلف به پیش می‌برد. از ابزارهای بلاغی مثل استشهاد به آیات و احادیث و یا اطناب و ایجاز نیز در جهت اهداف روایت هنرمندانه استفاده شده است. علاوه بر این، آنچه باز خوانش شالوده شکنانه متن را ضروری و ممکن می‌کند، شکافها و گسست‌هایی است که به‌رغم میل نویسنده در متن وجود دارد و مانع می‌شود که خوانش و روایت نویسنده مورد قبول قرار گیرد و یا حداقل تنها خوانش پذیرفته متن باشد. در نهایت خوانش جدید، تصویری کاملاً متفاوت از تارابی و به تعبیر نگارنده «شهید تاریخ» عرضه می‌کند و اجازه می‌دهد ضلع غایب متن یعنی زوج پست روایت (بیگانه‌ستیزی) که در سایه زوج ممتاز (حمایت بیگانه) قرار گرفته‌است، اجازه حضور و خودنمایی بیابد.

پی نوشت

۱. ایدئولوژی معادل با نظام عقاید مناسب با یک طبقه در نظر گرفته شده است (Williams, 1976: 128-30). در اینجا منظور تسلط چارچوبهای حکومتی مغول بر ذهن نویسنده است. ایگلتون نیز در باره نفوذ ایدئولوژی در متن معتقد است ایدئولوژی امری ذهنی است که در متن بازتابی می شود و گفتمان را شکل می دهد و از همه مهمتر تظاهر به توصیف واقعیت می کند (Eagleton, 1991: 19). همچنین نک: کیت گرین و جیل لیبهان، ۱۳۸۳: ۱۴۹-۲۱۲.

۲. یکی از تندترین انتقادات جوینی در دیباچه کتاب آمده است. همان طور که مشاهده می شود در اینجا حمله بیشتر به دگرگونیهای جامعه بعد از حمله مغول است؛ حمله به کسانی است که خط ایغوری را یاد می گیرند و آن را مایه افتخار می دانند و نه به صاحبان و مروجان آن: «... و زبان و خط ایغوری را فضل و هنر تمام شناسند هر یک از ابناء السوق در زئی اهل فسوق امیری گشته و هر مزدوری دستوری و هر مدبری دبیری و هر مستدفی مستوفی و هر مسرفی مشرفی و هر شیطانی نایب دیوانی و هر جافی کافی و هر خسی کسی و هر خسیسی رئیس و...» (عظاملک، جوینی، ج ۱، ۱۳۷۵، ۵ و ۴).

۳. برای نمونه می توانید به ماجرای شهادت علاء الدین محمد الختنی در جلد اول صفحه ۵۳ مراجعه کنید.

۴. جوینی لشکر مغول را لشکر الهی می خواند: «و حدیثی است منقول از اخبار ربانی اولئک هم فرسانی بهم انتقم ممن عصانی» (همان، ۱۷)؛ در جایی دیگر برای مشروعیت بخشی به مغولان آنها را مایه و ابزار تحقق حدیث «زویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها...» می داند از نظر وی مغولان عامل گسترش اسلامند هر چند از اخلاق به دور باشند «ان الله لیوید هذا الدین بقوم لا خلاق لهم». او همچنین توصیه می کند اولی الابصار کسانی هستند که طبق این آیه قران «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه» نباید در برابر مغول مقاومت و ایستادگی کنند (همان، ۱۱-۹).

۵. «اگر ادبیات و تاریخ را از دیدگاه کارکردی- و نه از دیدگاه هستی شناختی- که به «جوهر» [یا «ماهیت»] آنها مربوط می شود- متمایز کنیم، تصویر نسبتا متفاوتی نمایان می شود. طبق این نظر، تاریخ و ادبیات عناوینی هستند که ما برای نسبت دادن به متون معینی بر می گزینیم؛ آنها به دلیل ویژگی زبانی ذاتی از یکدیگر متمایز نمی شوند» (همان، ۱۵۵).

6. logo centric

7. I think then I am

8. You think you think

9. Jacobs Derrida

۱۰. شمیسا می نویسد: «فردوسی در مورد اسفندیار لغات اسب و سوار و در مورد رستم لغات باره و خداوند به کار برده است که رسمی تر و پر طمطراق تر است و علاقه قلبی او را به رستم نشان می دهد (سیروس، شمیسا، ۱۳۸۵: ۳۶).

۱۱. جرم قیام مسلحانه علیه حکومت در فقه اسلامی تحت عنوان بغی مطرح شده است. باغی / خارجی کسی است که با توسل به زور و قدرت برای تغییر نظام حکومتی یا تغییر حاکمان فعالیت می کند (عبد القادر، عوده، ۱۳۷۳: ۲۵۸).

۱۲. متن جهان گشا مدعی است که تارابی به واسطه خواهرش با پریان و اجنه ارتباط داشته است؛ همین مسئله باعث شده است که بارتولد و بایمتف بر نقش موثر خواهر وی پافشاری کنند و این قضیه را قسمت مغفول قیام تارابی بدانند.

منابع

۱. آژند، یعقوب؛ قیام تارابی؛ *کیهان فرهنگی*، فروردین ۱۳۶۵ ش ۲۵، ص ۱۷ تا ۲۰.
 ۲. امامی؛ نصرالله؛ *ساخت شکنی در فرایند تحلیل ادبی*؛ اهواز: رسش، ۱۳۸۲.
 ۳. بارتولد، و.و؛ *ترکستان نامه*؛ مترجم کریم کشاورز؛ تهران: فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
 ۴. بایمتف، لقمان؛ شورش محمود تارابی، *کیهان فرهنگی*، مرداد ۱۳۸۰، ش ۱۷۸، ص ۶۶ تا ۷۱.
 ۵. برتنس، هانس؛ *مبانی نظریه ادبی*؛ ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی؛ چ دوم، تهران: ماهی، ۱۳۸۳.
 ۶. جوینی، عظاملک؛ *تاریخ جهانگشا* جلد یک و دو؛ تصحیح محمد قزوینی؛ تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۵.
 ۷. خاتمی، احمد و عرب اف، آرزو؛ مغول ستیزی عطا ملک جوینی در تاریخ جهانگشا؛ *تاریخ ایران*، شماره ۶۶/۵، ۱۳۸۹، ص ۲۸ تا ۴۸.
 ۸. سلدون رامن و پیتر ویدوسون؛ *راهنمای نظریه ادبی معاصر*؛ ترجمه عباس مخبر؛ ویرایش سوم، تهران، طرح نو، ۱۳۷۷.
 ۹. عوده، عبد القادر؛ *التشريع الجانی الاسلامی*؛ بازنگری تحقیق و تطبیق عباس شیری؛ چ دوم، تهران: میزان، ۱۳۷۳.
 ۱۰. فردوسی، ابوالقاسم؛ *شاهنامه* دفتر ششم؛ تصحیح سعید حمیدیان، چ چهارم، تهران: قطره، ۱۳۷۶.
 ۱۱. شمیسا، سیروس؛ *معانی و بیان*؛ تهران: میترا، ۱۳۸۵.
 ۱۲. نوریس، کریستوفر؛ *شالوده شکنی*؛ ترجمه پیام یزدان جو، تهران: مرکز، ۱۳۸۵.
1. Culler , on *Deconstruction: theory and criticism after structuralism*. London: Rutledge & Kegan Paul, 1982
 2. Eagleton, T , *the Ideology: An Introduction*, London: Verso, 1991
 3. Foucault, F , *The Foucault Reader*, ed. p. Rainbow, Hammond's worth: Penguin, 1986.
 4. Tyson, Lois, *Critical theory today A user – friendly guide second edition*, Rutledge: New York & London, 2006.
 5. Williams, R, *Keywords*, London: Croom Helm, 1976.